



نقد فرهنگی بر مبنای نظریهٔ ایدئولوژی آلتوسر: بررسی نسبت ایدئولوژی و فرهنگ

کامران مرادی^۱

کارشناسی ارشد مطالعات فرهنگی

آلتوسر را می‌توان یکی از مهم‌ترین اندیشمندانی دانست که با تلقی‌های نظری خود، تأثیر بسزایی بر نقد فرهنگی و مطالعات فرهنگی نهاد. ایدئولوژی و صورت‌بندی آن دال مرکزی اندیشهٔ آلتوسر را تشکیل می‌دهد که با تمرکز بر این مفهوم می‌توان به تلقی‌هایی از نقد فرهنگی آلتوسری دست یافت. این مقاله می‌کوشد با تشریح نظریهٔ ایدئولوژی آلتوسر و بررسی آن با تعاریف موجود از فرهنگ در حوزه‌های مطالعات فرهنگی و انسان‌شناسی، مسئلهٔ چپستی نقد فرهنگی در اندیشهٔ آلتوسر را پی‌گیری کند و درنهایت با توجه به این شیوه از نقد فرهنگی به برخی از مسائل روزمرهٔ بپردازد. هدف اصلی مقاله دستیابی به میانی نقد فرهنگ در اندیشهٔ آلتوسر است. به گونه‌ای که با توجه به جعبه ابزاری مفهومی آلتوسر و با استفاده از مفاهیمی همچون استیضاح و فرایند سوژه‌سازی بتوانیم امر فرهنگی را درک کرده و ذیل لوای این درک به نقد فرهنگی بیندیشیم.

واژه‌های کلیدی: ایدئولوژی، فرهنگ، نقد فرهنگی، سوژه، استیضاح.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

^۱ kamran.moradi2015@gmail.com

مقدمه

آلتوسر از مهم‌ترین نظریه‌پردازانی است که بر جریان مطالعات فرهنگی و نقد فرهنگی تأثیر عمده‌ای گذاشت، به زبانی دیگری می‌توان یکی از تبارهای نظریات معاصر را نظریه و تلقی‌های آلتوسر قلمداد کرد. پرداخت وی به ایدئولوژی در واقع گسستی است از تلقی‌های گذشته از این مفهوم. آلتوسر با نقد استعارهٔ زیربنا روبنا به نوعی توجه به روبنا و ایدئولوژی و فرهنگ به مثابه ساحاتی از روبنا را مبدل به مسئله می‌کند و با صورت‌بندی‌هایش درگاهی می‌شود برای شکل‌گیری پارادایم‌های جدیدی چون مطالعات فرهنگی برای پرداخت به مسئلهٔ فرهنگ. آلتوسر را می‌توان به نوعی ذیل نظریهٔ انتقادی جدید قرار داد، چراکه اساساً نقد در اندیشهٔ او جایگاه محوری دارد و مسئله‌ای که او را به سوی صورت‌بندی ایدئولوژی رهنمون می‌سازد، همان مسئلهٔ نقد است. پرداخت آلتوسر به ایدئولوژی اساساً پرداختی انتقادی است، چراکه درصدد صورت‌بندی مفهومی از ایدئولوژی است تا از طریق آن جامعهٔ سرمایه‌داری و فرهنگی را که بدیهی و پالوده شده فرض می‌شد، زیر یوغ انتقاد بگیرد تا نشان دهد این فرهنگ به ظاهر بی‌طرف چه لایه‌های پنهانی دارد. لایه‌هایی که از طریق سوژه‌سازی در راستای انقیاد آن در حرکت است.

آلتوسر به ندرت از واژهٔ فرهنگ استفاده می‌کند اما پرواضح است تبار ساختارگرای او و توجهش به ساحت نمادین به راحتی او را در حوزهٔ نظریهٔ فرهنگی قرار می‌دهد. اگرچه او مستقیماً به واژهٔ فرهنگ نپرداخته‌است، اما نظریهٔ فرهنگی بعد از او به شدت متأثر از وی گشت. تلقی‌هایی نمادین از ایدئولوژی و پیوند دادن آن با مسئلهٔ بازنمایی راه را باز می‌گذارد که نزدیکی مفهوم ایدئولوژی و فرهنگ را تبدیل به مسئلهٔ پژوهش کرد. بنابراین یکی از اهداف این مقاله بررسی تلقی انتقادی آلتوسر از ایدئولوژی و نسبت آن با فرهنگ در تلقی‌های انسان‌شناسی و مطالعات فرهنگی است. این مقاله می‌کوشد با بررسی نسبت میان ایدئولوژی در نظریهٔ آلتوسر و فرهنگ بستری را فراهم کند تا مسئلهٔ نقد فرهنگی را در نظریهٔ آلتوسر پی بگیرد. بر این اساس، از طریق روش تحلیل محتوای کیفی به آثار آلتوسر می‌پردازیم تا به تلقی از نقد فرهنگی آلتوسر دست‌یابیم و در نهایت از طریق این تلقی به مسائل روزمره به گونه‌ای انتقادی بنگریم.

خوانش آلتوسر از ایدئولوژی

مسئله مهم برای آلتوسر به‌عنوان نقطه شروع پرداخت به ایدئولوژی مسئلهٔ بازتولید است لذا آلتوسر با مطرح کردن بازتولید به ایدئولوژی می‌رسد و اهمیت تحلیلی آن را به تصویر می‌کشد. بازتولیدی که آلتوسر از آن سخن به میان می‌آورد، علاوه بر بازتولید نیروی کار بازتولید شرایط تولید نیز هست؛ چراکه

«چنان که مارکس می‌نویسد هر بچه‌ای می‌داند که اگر در یک نظام اجتماعی همزمان با تولید، شرایط تولید بازتولید نشود، آن نظام اجتماعی یک سال هم نخواهد پایید» (آلتوسر ۱۳۸۶: ۲۱). بنابراین سرمایه‌داری برای بقای خود هم به بازتولید نیروی کار احتیاج دارد و هم بازتولید شرایط تولید. بازتولید کار با پرداخت مزد به نیروی کار صورت می‌پذیرد، اما برای بازتولید نیروی کار تحقق شرایط مادی بازتولید آن کفایت نمی‌کند؛ چراکه نیروی کار باید کارا نیز باشد (همان: ۲۵). برای کارا بودن نیروی کار نظام سرمایه‌داری و دولت به‌عنوان کارگزار آن، از ایدئولوژی کمک می‌گیرد. اگر پرداخت مزد کارگر را مجبور به بازگشت می‌کند، ایدئولوژی به وسیله ابزارهایش - مانند مدرسه، مذهب و خانواده - کارا بودن کارگر یا نیروی کار و همچنین مطیع بودن آن را تضمین می‌کند. سؤال دیگری که آلتوسر با آن مواجه می‌شود، چرایی و چگونگی کارکرد ایدئولوژی است به این شکل که چرا و چگونه کارگران مطیع و فرمان‌بردار دولت می‌شوند.

آلتوسر در ابتدا از ایدئولوژی تعریفی ارائه می‌کند و آن را در مقابل تعریف مارکس قرار می‌دهد و با نقد آرای مارکس در باب ایدئولوژی یک‌قدم از مارکس فراتر می‌رود. مارکس ایدئولوژی را آگاهی کاذب طبقه پرولتاریا درباره‌ی روابط تولید می‌داند (مارکس ۱۹۶۵: ۴۵۹). آلتوسر گرچه تمام این تعریف را رد نمی‌کند، اما وی ایدئولوژی را وهم خیالی سوژه در مورد رابطه خود با روابط تولید تعریف می‌کند، درحالی‌که در تعریف مارکس، ایدئولوژی آگاهی کاذب در مورد روابط تولید است؛ به بیان ساده‌تر تأکید مارکس بر آگاهی از روابط تولیدی و تأکید آلتوسر بر رابطه سوژه و روابط تولیدی است.

آلتوسر بیان دارد که «ایدئولوژی رابطه تخیلی افراد را با شرایط واقعی هستی‌شان بازنمایی می‌کند» (آلتوسر ۱۳۸۶: ۵۷). در واقع در تعریف آلتوسر، ایدئولوژی مجموعه‌ای از بازنمایی‌های خیالی افراد است که در مورد رابطه‌شان با شرایط واقعی هستی دارند. لازم به ذکر است باوجود انتقاداتی که آلتوسر بر تعریف مارکس وارد می‌کند، اما او یک مارکسیست است و از بسیاری از آرای مارکس استفاده می‌کرد. به‌عنوان مثال وی به ایده‌های بنیادی مارکس مانند ماتریالیسم وفادار است و در همین راستا ایدئولوژی را دارای خصلتی مادی می‌داند. علاوه بر تأثیرپذیری از مارکس وی از فروید نیز متأثر است و به تبعیت از فروید که ناخودآگاه را ابدی در نظر می‌گیرد. وی نیز ایدئولوژی را فاقد تاریخ و ابدی می‌داند (همان: ۵۶). همچنین وی معتقد است کارکرد ایدئولوژی مانند زبان و هر ساختار ناخودآگاه دیگر است. در تز اول آلتوسر در مورد ایدئولوژی به‌شدت تأثیر روانکاوی فروید و حتی اندیشه‌ی لاکان را می‌توان مشاهده کرد.

به‌طور کلی آلتوسر دو تز در مورد ایدئولوژی مطرح می‌کند که یکی سلبی و دیگری اثباتی (ایجابی) است. او در تز اول بیان می‌دارد که ایدئولوژی رابطه تخیلی افراد را با شرایط واقعی هستی‌شان بازنمایی

می‌کند اما «آنچه انسان‌ها در ایدئولوژی برای خود بازنمایی می‌کنند، شرایط واقعی هستی‌شان و جهان واقعی‌شان نیست، بلکه فراتر از آن رابطه آنان با این شرایط هستی‌شان است که در ایدئولوژی بازنمایی می‌شود» (همان: ۵۹ - ۶۰).

همان‌طور که بیان شد، در تز اول آلتوسر در مورد ایدئولوژی می‌توان تأثیر مرحله آینه‌ای لاکان را مشاهده کرد. لاکان معتقد است کودک در مرحله‌ای نخستین‌بار با تصویر خود در آینه مواجه می‌شود و درک و شناخت نادرست از خود پیدا می‌کند و بعد از دیدن تصویر خود می‌پندارد دارای کالبدی منسجم است، درحالی‌که هنوز محتاج حمایت والدین می‌باشد. کودک در این مرحله با تصویر خود در آینده این‌همانی می‌کند و سعی دارد مبدل به سوژه‌ی خیالی - بازنمایی خیالی خود - شود. کودک در مرحله آینه‌ای از وضعیت واقعی موجود فراتر رفته و درگیر توهمی خیالی از استقلال می‌شود. به تعبیر ایگلتون در وضعیت ایدئولوژیک هم انسان از وضعیت راستین خود فراتر رفته و تصویر منسجم و تسلی بخشی از خود می‌بیند که در آینه ایدئولوژی مسلط بازتاب پیدا می‌کند؛ آنگاه سوژه با این تصویر خیالی این همان می‌کند و مسلح به این خود خیالی به شیوه‌هایی عمل می‌کند که از لحاظ اجتماعی قابل قبول است (ایگلتون ۱۳۸۱: ۲۲۰).

بر اساس تز دوم آلتوسر ایدئولوژی هستی‌مادی دارد و هر ایدئولوژی در یک سازوبرگ و در عمل یا اعمال این سازوبرگ هستی دارد. به باور آلتوسر ایدئولوژی به‌مثابه بازنمایی خیالی از روابط فرد با جهان با واقعیتی مادی گره‌خورده است، بنابراین ایده‌های سوژه همان کنش مادی اوست که در عمل مادی مندرج می‌شود. با توجه به این دیدگاه آلتوسر به‌عنوان مثال مصرف یک کالا که کنشی مادی است، بیانگر ایده‌های سوژه مصرف‌کننده است که آلتوسر آن را آلوده به ایدئولوژی می‌داند. آلتوسر معتقد است که «مقوله هر سوژه برسازنده هر ایدئولوژی است به این دلیل کار ویژه هر ایدئولوژی تبدیل فرد عادی به سوژه می‌باشد.» (آلتوسر ۱۳۸۶: ۶۱-۶۷).

از نظر آلتوسر هستی عینی به‌مثابه جهان خارج از سوژه وجود ندارد و جهان از رابطه سوژه با خود جهان و بازنمایی‌های ایدئولوژیک که سوژه در آن روابط می‌سازد به وجود می‌آید، به تعبیر آلتوسر تصوّرات و خیال‌پردازی‌هایی که ما درباره واقعیت داریم تبدیل به واقعیت می‌شوند؛ یعنی ساحت نمادین جای خود را به ساحت خیالی می‌دهد که سوژه گرفتار آن است و این است عملکرد ایدئولوژی - جا زدن بازنمایی خیالی به‌جای واقعیت. ایدئولوژی نقابی رنگین و خیالی است که بر واقعیت نهاده می‌شود.

کارکرد اصلی ایدئولوژی سوژه‌سازی است این جمله را نیز می‌توان در مورد فرهنگ نیز به کاربرد که به قول «جان فیسک» طبیعت فرد را به‌وجود می‌آورد و ایدئولوژی و فرهنگ سوژه‌ها را (جان فیسک ۱۳۸۳: ۱۲۱)؛ اما تفاوت سوژه‌سازی ایدئولوژی و فرهنگ را می‌توان در این دید که ایدئولوژی به بیان

بهرتر سازوبرگ‌های ایدئولوژیک دولت - سوژه‌هایی می‌سازند که به‌صورت بهنجار و مطابق میل دولت عمل کنند.

آلتوسر در بیان چگونگی سوژه‌سازی ایدئولوژی از مکانیسم استیضاح نام می‌برد. استیضاح به فرایندی اشاره دارد که از طریق آن ایدئولوژی افراد را به‌مثابه سوژه‌ها مورد خطاب قرار می‌دهد (آلتوسر ۱۳۸۶: ۶۷) و بعد از این فراخواندن، افراد انضمامی را به سوژه تبدیل می‌کند. ایدئولوژی می‌پرسد هی تو و فرد بعد از اجابت و پاسخ به این پرسش مبدل به سوژه می‌شود. آلتوسر معتقد است کارکرد اصلی این فراخواندن و استیضاح در باز شناختن سوژه ایدئولوژیک و در نهایت بازتولید ایدئولوژی است. پاسخ به استیضاح و فراخوانده شدن در نهایت به بازشناسی خود و دیگری منجر می‌شود که یکی از اساسی‌ترین کارکردهای ایدئولوژی‌ست.

با اجابت دعوت یا استیضاح ایدئولوژی است که فرد مبدل به سوژه می‌شود. سوژه ایدئولوژیکی که به بازتولید وضع موجود کمک می‌کند. به‌عنوان مثال به تبلیغات کفش پرفکت استپس - در صدا و سیمای ایران - بنگرید؛ این تبلیغ ابتدا شما را مورد استیضاح قرار می‌دهد که آیا از کوتاهی قد خود رنج می‌برید؟ آیا شما هم از پیاده‌روی طولانی مدت پا درد می‌گیرید؟ و ... این شماهای نهفته در بیان این تبلیغ به نظر آلتوسر، دقیقاً من مخاطب هستم. در جمله پایانی این تبلیغ، بار دیگر من مخاطب را فرامی‌خواند که شما هم می‌توانید در مدت چند ماه به قد خود بیفزایید. شما هم می‌توانید مدت طولانی را بدون پا درد راه بروید. من مخاطب در صورت اجابت این فراخوان تبدیل به سوژه می‌شود. این سؤال که چرا در دستگاه نظر آلتوسر این تبلیغ می‌تواند ایدئولوژیک باشد؟ سوالی بجا و مهم است. بیان شد که در منظر آلتوسر ایدئولوژی هستی مادی دارد و با کنش‌های مادی ما گره‌خورده است. خرید و مصرف کالا نیز بخشی از این نوع کنش‌های مادی است در واقع از نظر وی ما با خرید این محصول باعث بازتولید شرایط نابرابر کار و تداوم استثمار کارگران به‌وسیله کارخانه و در نهایت بازتولید ایدئولوژی طبقه حاکم می‌شویم. همچنین این تبلیغ به‌نوعی در معنای ضمنی خود، معیاری برای بلندی یا کوتاهی قد ارائه می‌دهد.

کارکرد اساسی ایدئولوژی علاوه بر سوژه‌سازی، مطیع کردن سوژه بدون اعمال خشونت و سرکوب است. این امر باعث بازتولید نیروی کارآمد و در نهایت شرایط تولید می‌شود و همچنین مقاومت‌های احتمالی سوژه در برابر قدرت را نیز اخته می‌کند، بنابراین سرمایه‌داری و دولت به راحتی می‌توانند مردم را مطیع خود نگه دارند و از آن‌ها به‌عنوان نیروی کار استفاده کنند.

نکته بعدی تمایزی است که آلتوسر میان ایدئولوژی به‌مثابه ساختار و ایدئولوژی تاریخی قائل می‌شود. همان‌گونه که بیان شد، آلتوسر به تبعیت از فروید که ناخودآگاه را ابدی می‌انگارد، ایدئولوژی را

نیز دارای ساختاری ابدی می‌داند، از این رو وی معتقد است ایدئولوژی در مقام زیسته اشتباه نیست (بارکر ۱۳۸۷: ۱۴۳). این به آن معنی است که تمام کنش‌ها، رفتارها و مناسبات انسانی ایدئولوژیک است. به این ترتیب بررسی ایدئولوژی در مقام زیسته کار آلتوسر را به مطالعات فرهنگی گره می‌زند، به طوری که بارکر معتقد است کار آلتوسر در مورد ایدئولوژی بر پیشانی تفکر مطالعات فرهنگی اهمیت بسزای داشت (همان: ۱۴۷)؛ اما آلتوسر ایدئولوژی تاریخی، یعنی «ایدئولوژی در مقام مخدوش کردن تشخیص شرایط واقعی زندگی» را اشتباه می‌داند. او ایدئولوژی تاریخی را مورد نقد قرار می‌دهد و آن را مخدوش کننده بازنمایی‌های سوژه از شرایط واقعی هستی‌اش می‌داند. ایدئولوژی تاریخی گوناگونی‌پذیر است، بنابراین ما می‌توانیم انواع ایدئولوژی‌ها را در تاریخ مشاهده کنیم؛ مانند فمینیسم، مارکسیسم، لیبرالیسم، ناسیونالیسم و فاشیسم. هر کدام از این ایدئولوژی‌ها در پی مخدوش کردن بازنمایی‌های سوژه‌ها به نفع خود بوده‌اند.

آلتوسر معتقد است «ایدئولوژی تاریخ ندارد و ابدی است» (آلتوسر ۱۳۸۶: ۵۷). ایدئولوژی در طول تاریخ جاری است، اما اگرچه از نظر فرم ابدی است اما از نظر محتوا گوناگونی می‌پذیرد؛ از این رو ایدئولوژی‌های تاریخی همین محتوای متغیر فرم یا ساختار ایدئولوژی هستند. بنابراین می‌توان از این گزاره آلتوسر به نتیجه‌ای که نظریه پردازانی چون فوکو، لاکلاو و موفه ذیل صورت‌بندی مفهوم گفتمان راجع به آن بحث می‌کنند، برسیم که اساساً موضوع غیر ایدئولوژیک وجود ندارد و متغیر بودن محتوای ایدئولوژی از نظر تاریخی نیز به همین علت است، چراکه نقد یا براندازی ایدئولوژی حاکم از نظر تاریخی به وسیله ایدئولوژی دیگری صورت می‌گیرد. آلتوسر ایدئولوژی را دارای خصلتی دوگانه می‌داند و از نظر وی ایدئولوژی دارای دو لبه است: شرایط واقعی زندگی مردم را می‌سازد پس غلط نیست و همین‌طور ایدئولوژی را مجموعه مختلفی از معانی می‌داند که موجب مخدوش شدن تشخیص و بازنمایی روابط قدرت و روابط طبقاتی می‌شود. بدین جهت ایدئولوژی غلط است. (بارکر: ۱۳۸۷: ۱۴۵). در واقع این خصلت دوگانه بر گرفته از همان نظر آلتوسر است که میان ایدئولوژی به مثابه ساختار و ایدئولوژی تاریخی تمایز قائل می‌شود؛ از این رو ایدئولوژی مانند ساختار شکل‌دهنده شرایط هستی است و سوژه از طریق ایدئولوژی جهان را درک می‌کند، بنابراین غلط نیست؛ اما ایدئولوژی تاریخی همان‌گونه که بیان شد، مخدوش کننده بازنمایی‌های واقعی سوژه از شرایط هستی به نفع خودش می‌باشد پس غلط است.

آلتوسر با شکل دادن یک نظریه درباره ایدئولوژی علاوه بر این که مسئله اصلی خود که متوجه دلیل مطیع بودن و محافظه کار بودن مردم است را حل می‌کند، نظامی را نیز برای چگونگی شکل‌گیری آگاهی مردم نیز ارائه می‌دهد: گرچه وی بسیار بیش‌تر از فرهنگ به ایدئولوژی پرداخته‌است؛ اما همان‌گونه که در بخش بعدی به آن می‌پردازیم، تعریفی که وی از ایدئولوژی دارد، اساساً در حوزه

مطالعات فرهنگ قرار می‌گیرد، به نحوی که ایدئولوژی هم کارکردهای خود را از طریق فرهنگ به انجام می‌رساند، هم متأثر از فرهنگ است و در نهایت بر فرهنگ نیز تأثیر می‌گذارد.

فرهنگ و ایدئولوژی در اندیشه آلتوسر

جان فیسک معتقد است که واژه فرهنگ در اصطلاح مطالعات فرهنگی نه مفهومی زیبایی‌شناسانه دارد و نه بر انسان‌گرایی تأکید می‌گذارد، بلکه مفهومی سیاسی است. به عقیده او فرهنگ صدای روح انسانی نیست که همواره مردان را خطاب قرار داده‌است و همچنین فرهنگ نقش مقابله یا مقاومت در برابر «جز و مد ماتریالیسم و ابتذال صنعتی کثیف ایفا نمی‌کند. بلکه کمابیش روشی برای زندگی در جامعه‌ای صنعتی است که تمام معانی آن تجربه اجتماعی را در بر می‌گیرد». بنابراین، فرهنگ علاوه بر این‌که مفهومی سیاسی است - یعنی به قدرت و نظام طبقاتی مرتبط است، ایدئولوژیک هم هست. چراکه معانی [اجتماعی] و نحوه ایجاد آن معانی را که با یکدیگر فرهنگ را به وجود می‌آورند به‌طور جدایی‌ناپذیری به ساختار اجتماعی مربوط می‌شود. (فیسک ۱۳۸۳: ۱۱۷) بنابراین آن ساختار اجتماعی معانی و بازنمایی‌ها را شکل می‌دهد که مسلماً این بازنمایی‌ها به نفع ساختار القا می‌شوند، بنابراین، ایدئولوژیک هستند چراکه هر مجموعه‌ای از روابط اجتماعی مستلزم معانی ساختاری هستند که زیربنای آن را شکل می‌دهد و موجب بقایشان می‌شود.

مطالعات فرهنگی فرهنگ را به‌مثابه مجموعه‌ای از بازنمایی‌های معنادار در بستر قدرت موردبررسی قرار می‌دهد (بارکر ۱۳۸۷)؛ بازنمایی‌هایی که عملکردهای آن زندگی روزمره و شرایط هستی‌سوز را شکل می‌دهد. بنابراین فرهنگ مجموعه‌ای از بازنمایی‌هایی است که ریشه در زندگی روزمره دارد و همچنین سازنده جهان سوز است. حال این تعریف را با تعریف آلتوسر از ایدئولوژی مقایسه کنیم که بیان دارد «ایدئولوژی رابطه‌ی تخیلی افراد با شرایط واقعی هستی‌شان را بازنمایی می‌کند» (آلتوسر ۱۳۸۶: ۱۵۷)؛ یعنی آلتوسر ایدئولوژی را مجموعه‌ای از بازنمایی‌هایی می‌داند که مخدوش شده‌اند و شامل رابطه‌ی سوز با شرایط (خیالی هستی)‌شان است. بنابر تعریفی که از فرهنگ ارائه شد (فرهنگ عملکردهای بازنمایی‌های معنادار است که ارتباط سوز را با شرایط روزمره و هستی را بازنمایی می‌کند) و مقایسه آن با تعریف آلتوسر می‌توان نتیجه‌گرفت که تعریف آلتوسر از ایدئولوژی به نحوی فرهنگی است؛ از این‌رو ایدئولوژی را می‌توان نوعی فرهنگ دانست - البته فرهنگی مخدوش شده چراکه ایدئولوژی بازنمایی‌ها را مخدوش می‌کند. البته عکس این امر نیز صادق است یعنی فرهنگ نیز می‌تواند نوعی ایدئولوژی باشد. به نحوی دیگر اگر به تعریف آلتوسر از ایدئولوژی به‌مثابه ساختار باز گردیم وی بیان دارد که «در مفهوم فرویدی کلمه ... ایدئولوژی تاریخ ندارد.» (همان: ۵۶) و امری ابدی است. بنابر خوانش آلتوسر می‌توان شکل دیگری از ارتباط فرهنگ و ایدئولوژی را مشاهده کرد. منظور آلتوسر در

مورد ابدی بودن ایدئولوژی این است که هیچ وضعیت غیر ایدئولوژیکی وجود ندارد، بنابراین تعریف فرهنگ را بر تعریف ایدئولوژی منطبق می‌شود و می‌توان استدلال کرد. تا زمانی که وضعیت عاری از ایدئولوژی وجود ندارد پس فرهنگ نیز ایدئولوژیک است. باید توجه داشت این تحلیل در بستر تعریف ایدئولوژی به مثابه ساختار انجام می‌گیرد نه ایدئولوژی تاریخی، فرهنگ - به مثابه یک وضعیت ایدئولوژیک بر ایدئولوژی‌های تاریخی مؤثر است و با آن‌ها دارای برهم‌کنش است.

آلتوسر در دستگاه نظریه‌اش اولویت تحلیلی را به ایدئولوژی می‌دهد و با پرداخت به ایدئولوژی است که به فرهنگ ورود می‌کند. بر اساس نظریه او خوانش فرهنگ به شیوه‌ای که ایدئولوژی را محوریت قرار دهد امکان‌پذیر است. لذا نقد فرهنگی در دستگاه نظری آلتوسر با نقد ایدئولوژی گره خورده است.

در مبحث ایدئولوژی تاریخی آلتوسر وضعیت کمی متفاوت است. آلتوسر ایدئولوژی‌های تاریخی را گوناگون‌پذیر می‌داند و معتقد است به وسیله وضعیت‌های ایدئولوژیک دیگر نفی می‌شوند؛ بنابراین محتوای ایدئولوژی تغییر می‌کند و گوناگونی می‌پذیرد. شایان‌ذکر است که لازمه وجودی ایدئولوژی‌های تاریخی، شکل‌گیری آن‌ها در بافت جامعه است؛ بافتی که متضمن یک وضعیت فرهنگی مخصوص به خود است. چراکه به عقیده استوارت هال منظور از واژه فرهنگ در عملکردها، بازنمایی‌ها، زبان عام و رسوم در جامعه خاص ریشه دارد (هال ۱۹۹۶: ۴۳۹). بنابراین ایدئولوژی‌های تاریخی در بافت جامعه مجبور به نوعی برهم‌کنش با فرهنگ آن جامعه هستند. این کنش می‌تواند به شیوه‌های گوناگون باشد به این صورت که ممکن است ایدئولوژی به کلی فرهنگ جامعه را نفی کند؛ مانند نفی فرهنگ بورژوازی بعد از انقلاب اکتبر روسیه؛ و یا اینکه ممکن است خود متأثر از فرهنگ شود مانند دگردیسی‌هایی که در ساختار مارکسیسم در چین رخ داد و مائوئیسم به عنوان نسخه جدید مارکسیسم در چین به عنوان ایدئولوژی غالب تعریف شد؛ و حتی در شرایطی یک فرهنگ می‌تواند عامل ایجاد یا تکامل یک ایدئولوژی شود؛ مانند وضعیتی که وبر در اخلاق پروتستانی و روح سرمایه‌داری بیان می‌کند که سرمایه‌داری نشأت گرفته از پروتستانیسم است. بنابراین در اندیشه وبر رابطه فرهنگ و ایدئولوژی تاریخی رابطه‌ای کاربردی تلقی می‌شود. مطابق با این نوع روابط میان ایدئولوژی و فرهنگ، می‌توان نتیجه گرفت که اگر ایدئولوژی به مثابه ساختار، ابر ساختار محاط بر فرهنگ است؛ در مورد ایدئولوژی تاریخی، فرهنگ دارای برهم‌کنشی دوالیته با ایدئولوژی‌های تاریخی است.

این بخش را با جستجو برای پاسخ این پرسش که چرا فرهنگ واجد خصوصیات ایدئولوژیک است؟ ادامه می‌دهیم. همان‌گونه که در بخش خوانش آلتوسر از ایدئولوژی بیان شد، آلتوسر تعریف مارکس را از ایدئولوژی نقد می‌کند و به نحوی از آن فراتر می‌رود. مارکس ایدئولوژی را به مثابه آگاهی کاذب در نظر می‌گیرد، این تعریف بر این فرض بنا شده است که آگاهی راستین نه فقط امکان‌پذیر است، بلکه

درواقع وقتی به دست می‌آید که تاریخ، یک جامعهٔ پرولتاریایی را به‌وجود آورد اما امکان وجود جامعه‌ای بدون ایدئولوژی، یعنی جامعه‌ای که در آن مردم از روابط اجتماعی‌شان به نحو واقعی آگاه باشند، از نظر تاریخی محل تردید است. علاوه بر این ساختارگرایی - که آلتوسر نیز در این مکتب فکری می‌گنجد. اساساً امکان آگاهی راستین را رد می‌کند (همان) چراکه یکی از فرض‌های بنیادی ساختارگرایی این است که واقعیت فقط می‌تواند از طریق زبان یا دیگر نظام عالی معنای فرهنگ ادراک شود (فیسک ۱۳۸۳: ۱۱۹) بنابراین جهان حاصل رابطهٔ سوژه با بازنمایی‌هایی است که ایدئولوژی از شرایط واقعی هستی فراهم می‌کند. این در حالی است که ایدهٔ وجود داشتن آگاهی کاذب یا راستین برگرفته از اعتقاد به حقیقتی عینی است که بنابر اعتقاد مارکس در یک دورهٔ تاریخی رخ می‌دهد. مادامی که حقیقتی عینی و راستین وجود ندارد، تمام بازنمایی‌ها از شرایط هستی دارای خصلتی ایدئولوژیک هستند؛ چراکه بازنمایی‌ها قادر به بازتاب تمامی واقعیت شرایط هستی نیستند. فرهنگ نیز به‌مثابهٔ مجموعه‌ای از بازنمایی‌های معنی‌دار از شرایط هستی قادر به بازنمایی کامل و راستین و شرایط هستی نیست. بنابراین فرهنگ نیز واجد خصلت‌های ایدئولوژیک است و این خود می‌تواند علتی باشد برای عدم پرداخت مستقیم آلتوسر به فرهنگ؛ چراکه گسترهٔ تعریف آلتوسر از ایدئولوژی، فرهنگ را نیز در برمی‌گیرد، خود فرهنگ هم بنابر دلایل بیان شده ایدئولوژیک است و با تسامح می‌توان گفت فرهنگ حاکم بر هر جامعه به‌نوعی یک ایدئولوژی تاریخی است؛ گرچه به نظر می‌رسد آلتوسر در سطح کلان‌تر فرهنگ حاکم بر جوامع صنعتی و سرمایه‌داری غربی را ایدئولوژی سرمایه‌داری می‌داند.

باتوجه به نظریهٔ لاکان نیز می‌توان به پرسش مطرح‌شده که چرا فرهنگ واجد خصوصیات ایدئولوژیک است؟ آیا وضعیت بدون و ایدئولوژی وجود دارد یا نه؟ پاسخ داد. لاکان معتقد است ابژه هیچ‌گاه به وسیلهٔ سوژه تصاحب نمی‌شود و همواره خلأیی میان ابژه و سوژه وجود دارد؛ بنابراین سوژه هیچ‌گاه قادر به تصاحب مطلوب یا همان ابژه نیست. در واقع اگر این مطلب را با ادبیات آلتوسری به کار رود، هیچ بازنمایی قادر به بیان کلی و راستین ابژه‌ها که همان جهان عینی و شرایط واقعی‌اند نیست. سوژه با درک این نقصان است که به ساحت نمادین ورود می‌کند در واقع سوژه با پذیرش این‌که ابژه واقعی هیچ‌گاه تصاحب نمی‌شود، به ساحت نمادین ورود می‌کند، بنابراین فرهنگ هیچ‌گاه نمی‌تواند بازنمایی کامل و عینی از واقعیت ارائه دهد، در نتیجه واجد خصلت‌های ایدئولوژیک است. به‌صورت کلی هیچ شرایطی غیر ایدئولوژیک وجود ندارد، چراکه همان‌گونه که قبلاً هم بیان شد، عدم تصاحب کامل ابژه به وسیلهٔ سوژه باعث می‌شود بازنمایی واقعی از ابژه امکان نداشته باشد، پس تمام بازنمایی‌ها از جمله فرهنگ و طیف گوناگون ایدئولوژی‌ها واجد خصلت غیرواقعی بوده‌اند و ایدئولوژیک هستند.

ساختار ایدئولوژی و فرم آن ثابت و ابدی است و بنابر تعریف ایدئولوژی و فرهنگ هر دو مجموعه‌ای از بازنمایی‌ها هستند و ایدئولوژی نوع مخدوش شدهٔ این بازنمایی هست، اما با توجه به مطالب بالا وضعیتی راستین هیچ‌گاه نمی‌تواند بازنمایی شود و به‌صورتی نمادین یا فرهنگی دربیاید. بنابراین خود فرهنگ هم نوع کامل راستین بازنمایی نیست. تعریف ایدئولوژی به‌مثابهٔ ساختار آلتوسر با تعریف فرهنگ به‌مثابهٔ بازنمایی‌های معینی هم‌پوشانی می‌کند. با توجه به مفهوم ایدئولوژی تاریخی آلتوسر و برداشت انسان‌شناسانه از فرهنگ، می‌توان فرهنگ را نوعی تاریخی از ایدئولوژی دانست. برداشت انسان‌شناسانه از فرهنگ را می‌توان از تعریف کلاسیک تایلر مشاهده کرد؛ تایلر بیان دارد که: «فرهنگ یا تمدن در معنی قوم‌نگارانهٔ آن یک کلیت پیچیده است که شامل معرفت، اعتقاد هنر، اخلاق، قانون، آداب رسوم و سایر قابلیت‌ها و عاداتی می‌شود که انسان به‌مثابهٔ عضوی از جامعه آن را کسب می‌کند». (تایلر ۱۹۰۳: ۱). مطابق با این تعریف، فرهنگ هر جامعه به نحوی ایدئولوژی آن جامعه را شکل می‌دهد، چراکه علاوه بر این‌که حاوی تعاریف افراد آن از شرایط هستی‌شان است، حاوی عملکردهای این تعاریف و بازنمایی هم می‌شود و چون بازنمایی حقیقی و راستین وجود ندارد، خود فرهنگ، بنابر برداشت انسان‌شناسانه نوعی تاریخی از ایدئولوژی است که در بافت جوامع وجود دارد، بنابراین، انواع دیگر ایدئولوژی‌ها برای تصاحب و قرار گرفتن در بافت جامعه ممکن است با فرهنگ آن جامعه که ایدئولوژی حاکم جامعه است به شیوه‌هایی که قبلاً بیان شد برخورد کنند.

با توجه به گفته‌های قبلی می‌توان فرهنگ را نامی‌دانست برای ایدئولوژی حاکم که در بافت جامعه عادی جلوه داده می‌شود و به‌صورت غیرآگاهانه در حال بازتولید شرایط خاص آن جامعه است حتی اگر مستقیماً به جریان سیاسی خاصی وابسته نباشد. این بازتولید با توجه به ایدئولوژیک بودن فرهنگ اصلی‌ترین منبع در شکل‌گیری آگاهی سوژه تلقی می‌شود. از نظر آلتوسر ورود ما به نظم نمادین - زبان - و شکل دادن ما به‌مثابه سوژه کار ایدئولوژی است. (بارکر ۱۳۸۷: ۱۴۳) و سوژه‌های ساخت‌یافته به وسیلهٔ وضعیتی ایدئولوژیک عامل بازتولید آن ایدئولوژی نیز می‌شوند.

لازم به ذکر است پرداخت آلتوسر به ایدئولوژی دستگاهی نظری را فراهم می‌آورد که با توجه به آن می‌توان به‌نقد فرهنگ پرداخت. «برای نقد فرهنگی آلتوسر که پیر ماسری در فرانسه و ایگلتون جوان در انگلستان مهم‌ترین نمایندگان آن هستند، این نوع خوانش را می‌توان به منظور کشف مضامین ایدئولوژیک در هنر و فرهنگ عامه‌پسند به کار گرفت.» (میلنر و براویت ۱۳۹۲: ۱۶۰). بنابراین پرداخت آلتوسر به ایدئولوژی در حوزهٔ مطالعات فرهنگی قرار دارد و بنیانی را برای پرداخت به فرهنگ فراهم می‌کند. به همین علت تمرکز این بخش بر ارائه خوانش تطبیقی از فرهنگ در دستگاه نظری آلتوسر بود که بنابر تعاریف او از ایدئولوژی و تعاریف موجود از فرهنگ در مطالعات فرهنگی به خصوص تعریف

استوارت هال این بررسی به صورت مقایسه‌ای انجام شد و هم‌زمان با این مقایسه به نحوی نقد فرهنگی آلتوسر از فرهنگ نیز انجام گرفت به این شکل که بیان کردیم فرهنگ اساساً واجد خصلت‌های ایدئولوژیک است و شرایط خاصی را بازتولید می‌کند؛ براین اساس، این نقد فرهنگی را در بخش بعد از سر می‌گیریم.

نقد فرهنگ با توجه به خوانش آلتوسر از ایدئولوژی

در بخش قبل در مورد نسبت تعاریف فرهنگ در دستگاه نظری آلتوسر راجع به ایدئولوژی بحث شد و همچنین به این مسئله پرداختیم که فرهنگ هم واجد خصوصیات ایدئولوژیک است و هم بنابر تعاریف انسان‌شناسانه از آن به نحوه خود نوعی ایدئولوژی تاریخی است. در این بخش هدف ارائه نقد فرهنگی بر مبنای خوانش آلتوسر است. به این شیوه که علاوه بر ایدئولوژیک بودن فرهنگ، به این می‌پردازیم که خود فرهنگ به‌مثابه ساختار چه ارتباطی با ساختار ایدئولوژی می‌تواند داشته باشد؟ آنجایی که ایدئولوژی حاکم بازتولید می‌شود، ساختارهای فرهنگی چه نقش در این بازتولید ایفا می‌کنند؟ و یا اینکه فرهنگ چه تأثیری بر فرایند سوژه‌سازی که از نظر آلتوسر مهم‌ترین کار ویژه‌ای ایدئولوژی دارد؟

قبل پرداختن به این مسائل لازم است دریافتمان را از فرهنگ که در این بخش مدنظرمان است مشخص کنیم. در بخش قبل فرهنگ، به‌مثابه مجموعه‌ای از بازنمایی‌ها تعریف شد که شرایط هستی سوژه را بازنمایی می‌کند و نسبت این تعریف با خوانش آلتوسر از ایدئولوژی بررسی شد؛ اما در این بخش دریافت مقاله از فرهنگ، دریافتی نمادین است. گرچه دریافت نمادین به نحوی تعریف بخش قبل از فرهنگ را نیز شامل می‌شود. دریافت نمادین از فرهنگ به این صورت است که فرهنگ الگوهای نهفته در صور و ساحت نمادین، از جمله کنش‌ها، گفته‌ها و هرگونه مقوله معنی‌دار است و مطابق با این تعریف تحلیل فرهنگی، شرح این الگوها و توجیه تفسیرهای معنایی نهفته در صور نمادین است (تامپسون: ۱۳۷۸: ۱۴۴). در دریافت نمادین از فرهنگ، فرهنگ ساختاری شکل یافته از ساخت‌های (صورت‌ها) نمادین - که مهم‌ترین آن زبان است - است. در واقع زبان مانند ساختار، اصلی‌ترین وجوه فرهنگ را شکل می‌دهد. به عقیده سوسور زبان تابع گوینده نیست، بلکه محصولی است که فرد منفعلانه آن را می‌پذیرد (سوسور، ۱۹۷۴: ۱۴). بنابراین زبان مانند ساختار سیستماتیک نه پدیده‌ای فردی بلکه اجتماعی و از وجوه فرهنگ است. علاوه بر زبان، نشانه نیز وجوه نمادین دیگر فرهنگ است که خود زبان را نیز شامل می‌شود. سوسور بر آن بود که زبان، نظامی از نشانه‌ها است. (میلنر و براویت: ۱۳۹۲: ۱۳۶). این وجوه نمادین هستند که فرهنگ را به‌مثابه ساختار شکل می‌دهند و ایدئولوژی در ارتباط با فرهنگ با این وجوه نمادین مرتبط است. حتی آلتوسر نیز در خوانش فرهنگی‌اش به این صور نمادین توجه دارد و نظریه خوانش نشانه را در همین راستا مطرح می‌کند.

از نگاه آلتوسر ورود به نظم نمادین و زبان و شکل دادن ما به مثابه سوژه (افراد) کار ایدئولوژی است (بارکر، ۱۳۸۷: ۱۴۳) در مطالب بخش‌های قبل بیان شد که آلتوسر معتقد است ایدئولوژی افراد انضمامی را فرا می‌خواند و یا استیضاح می‌کند و در نهایت این افراد انضمامی را مبدل به سوژه می‌سازد. مکانیسم فراخواندن و استیضاح اساساً به وسیله صورت‌های نمادین فرهنگ عمل می‌کنند که زبان و نشانه اصلی‌ترین ابزارشان است. فراخوانده شدن زنان را در مثال جان فیسک که با پوشیدن کفش پاشنه‌بلند تبدیل به سوژه جنسی می‌شوند و با این فرایند ایدئولوژی مردسالارانه را بازتولید می‌کنند، در نظر بگیرید. در درجه اول پدیده کفش پاشنه‌بلند گرچه یک فرایند تولیدی آن را پدیده‌ای اقتصادی جلوه می‌دهد، اما از آنجایی که بر پوشش دلالت می‌کند، پدیده‌ای فرهنگی است. علاوه بر آن شیوه ارائه کفش پاشنه‌بلند، تبلیغات برای آن و همچنین آن را به صورت امری عادی و رایج درآوردن نیز وابسته به صورت‌های نمادین و فرهنگی است؛ به این صورت که ایدئولوژی مردسالارانه در تبلیغات رسانه‌ای است که زن را به‌عنوان فرد انضمامی مورد خطاب قرار می‌دهد. این خطاب قرار دادن می‌تواند به شیوه‌های نمادین متفاوتی اعم از تبادل نشانه‌ای باشد.

نتیجه‌گیری

در این مقاله کوشیده شد با شرح مختصر نظریه آلتوسر در باب ایدئولوژی به نزدیکی‌های مفهومی ایدئولوژی و فرهنگ بپردازیم تا به پرسش نقد فرهنگی آلتوسری چیست دست‌یابیم. با توجه به مطالبی که در بالا بیان گشت اساساً مطابق با اندیشه آلتوسر فرهنگ امری جدا یافته از بستر سیاسی نیست و نمی‌توان آن را به دور از روابط قدرت دانسته و بررسی کرد. مطابق با خوانش آلتوسری فرهنگ، ایدئولوژیک است و بدون فهم امر ایدئولوژیک نمی‌توان امر فرهنگی را درک کرد. فرهنگ همچون بازنمایی‌هایی که انسان از جهان هستی دارد، تعریف شد، اما مطابق با آرای آلتوسر و لاکان دیدیم اساساً هیچ بازنمایی کامل و عاری از ایدئولوژی وجود ندارد. بنابراین بازنمایی که فرهنگ در اختیار ما می‌گذارد همچون بازنمایی ایدئولوژیک مخدوش است. این اصل در واقع اصل محوری در نقد فرهنگی آلتوسری است. بر این اساس نقد فرهنگی آلتوسری در صدد است که وجوه ایدئولوژیک فرهنگ را به مسئله مبدل کند و به کارکردهای ایدئولوژیک محصولات رسانه‌ای و فرهنگی بپردازد؛ همانگونه که در مقاله بیان شد، حتی تبلیغ تلویزیونی یک کفش و یا زندگی روزمره ما که مبتنی بر فرهنگ است، می‌تواند ایدئولوژیک باشد و این کار نقد فرهنگی است تا این لایه‌های ایدئولوژیک را مشخص کند. مشخص کردن لایه‌های ایدئولوژیک فرهنگ شاید نخستین گام در راه اندیشیده به رهایی سوژه باشد. بنابراین می‌توان هدف نقد فرهنگی آلتوسری را کاهش اثرات ایدئولوژیک و افشا کردن فرایند سوژه‌سازی دانست تا رهایی و اندیشیدن به رهایی را ممکن سازد.

منابع

۱. ایگلتون، تری (۱۳۸۱). درآمدی بر ایدئولوژی؛ ترجمه اکبر معصوم بیگی، تهران: نشر آگه.
۲. آلتوسر، لویی (۱۳۸۶). ایدئولوژی و سازوگرهای ایدئولوژیک دولت، ترجمه روزبه صدر آرا، تهران: نشر چشمه.
۳. بارکر، کریس (۱۳۸۷). مطالعات فرهنگی، نظریه و عملکرد؛ ترجمه مهدی فرجی، نفیسه حمیدی. تهران: پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی.
۴. تامسون، جان ب (۱۳۸۷). ایدئولوژی و فرهنگ مدرن (نظریه اجتماعی انتقادی در عصر ارتباطات توده‌گیر)، ترجمه مسعود اوحدی - تهران: مؤسسه فرهنگی آینده پویان.
۵. فیسک، جان (۱۳۸۳). « فرهنگ و ایدئولوژی»، ارغنون شماره ۲۰ فرهنگ و زندگی روزمره ۲ - تهران: سازمان چاپ و انتشارات.
۶. فیسک، جان (۱۳۸۶). درآمدی بر مطالعات ارتباطی، ترجمه مهدی غبرایی، تهران: دفتر مطالعات و توسعه رسانه‌ها.
۷. میلنر آندرو، جف برایویت (۱۳۸۵). درآمدی بر نظریه فرهنگی معاصر، ترجمه جمال محمدی، تهران: نشر ققنوس.
8. Hall, Stuart. (1996): "New ethnicities. Stuart Hall: Critical dialogues in cultural studies 441-449.
9. Marx, K., & Engels, F. (1965). The German Ideology (1845). London.
10. Saussure, Ferdinand de. "Course in." General Linguistics 191.6 (1974).
11. Tylor, Edward b (1903), primitive culture: Researches into the Development of Mythology, Philosophy, Religion, Language, Art, and Custom, vol 1 (London: John Murray, 1903).



Cultural Criticism Based on Althusser's Theory of Ideology: A Study of the Relation Between Ideology and Culture

Kamran Moradi¹

Master student Culturalstudies in Allameh Tabatabaai, Tehran, Iran.

Althusser can be considered as one of the most important thinkers who has had a significant impact on cultural critique and cultural studies with his theoretical framework. Ideology and its formulation forms the center of Althusser's thought, which focuses on the concept of Althusserian cultural critique. This article aims to elucidate the essence of cultural critique in Althusser's thought by explaining Althusser's ideology theory and examining it with the definitions of culture in the fields of cultural and anthropological studies, and ultimately, according to this kind of cultural critique propounds some of each day issues. The main objective of this article is to achieve the foundations of the critique of culture in Althusser's thought. So, in terms of the Althusser conceptual toolbox and using concepts such as interpellation and the process of subjectivization, we can understand the "cultural" and consequently cultural critique.

Keywords: Ideology, Culture, Cultural Critique, Subject, Interpellation .

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

¹ E-mail: kamran.moradi2015@gmail.com